

فرهنگ

سه‌شنبه ۱۷ تیر ۱۴۰۴
۱۵
شماره ۴۴۵۳
۱۳۹۳
 FARHIKHTEGANDAILY.COM
 FARHIKHTEGANONLINE

روزنامه

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با جواد قارایی که این روزها یکی از شفاف‌ترین مواضع را دربارهٔ تهاجم رژیم جعلی گرفت

بی‌حرمتی به مادرم ایران را برنمی‌تابم



«سلام من جواد قارایی هستم. یک ایرانی‌گردم. ایران رو کشوری منحصر به فرد می‌دونم وفراره در سفری که به‌بکرترین نقاط ایران دارم، زیبایی‌های کشور عزیزم رو به شما هدیه کنم…» همه جواد قارایی را به این جملات می‌شناسند. کسی که‌با «ایرانگرد» اثری متفاوت را در تاریخ تلویزیون رقم زد و در این روزها به مواضع صریح انسانی و حتی سیاسی‌اش شناخته می‌شود. قارایی در این روزها چنان محکم صحبت کرده که حرف‌هایش در رسانه‌های مختلف داخلی و خارجی چرخیده و مواضع مختلفی را در پی داشته. مواضعی که او در مصاحبه با «فرهیختگان» تأکید می‌کند که کوچک‌ترین اثری در ادامه دادن این روند برای او ندارد. حالا قارایی در مقابل تریبون «فرهیختگان» قرار گرفته و می‌خواهد از این مواضع بگوید. از اینکه چه شده که از یک مستندساز حوزه طبیعت به یک فعال اجتماعی و حتی سیاسی بدل شده و چرا این شکل از کنشگری را انتخاب کرده‌است. با او برای گفت‌وگو تماس گرفتیم و سریع پاسخ تلفنمان را داد. گفتیم می‌خواهیم از جنگ پیرسیم و اتفاقاتش. مانعی برای صحبت کردن ندید و گفت‌وگو را از همان روز آغازین جنگ شروع کردیم.

اجازه بدهید از جمله‌ای آغاز کنیم که معمولاً در ابتدای مستندهای شما شنیده می‌شود: جمله‌ای که به‌نوعی به‌امضای شخصی شما تبدیل شده: «من جواد قارایی هستم. ایران را کشوری منحصربه‌فرد می‌دانم.» حال که در کشور جنگی رخ داده، مایلیم به همان لحظات آغازین برگردیم. شما آن زمان در تهران نبودید، درست است؟

بله، درست‌است. من در کوه‌های الموت، واقع در استان قزوین مشغول کار بودم. صبح که از خواب برخاستم، متوجه شدم جنگ آغاز شده‌است. بسیار خشمگین شدم. به‌قدری که همان روز تصمیم گرفتم به تهران بازگردم؛ چراکه واقعأ توان ماندن در آن منطقه را نداشتم. وقتی دیدم تهران نیز هدف بمباران قرار گرفته، احساس کردم باید فوراً بازگردم و هرکاری که از دستم برمی‌آید انجام دهم.

شما به‌سرعت موضع گرفتید، چه چیزی باعث شد که چنین واکنش فاعلی داشته باشید؟ از لحظه دقیقاً چه احساسی داشتید؟
اجازه دهید صریح بگویم. نمی‌توانم درک کنم که فردی در یک کشور متولد شده باشد، آن هم کشوری با تمدنی ده‌هزار ساله. در آن رشد کرده باشد و به آن عشق بورزد و آنگاه در برابر حمله به آن کشور سکوت اختیار کند. برای من ایران همچون پدر و مادر است. اگر کسی به پدر و مادر من توهین کند، تعرض کند یا حتی سخنان نامناسبی بگوید، قطعاً واکنش نشان می‌دهم و اجازه نمی‌دهم کوچک‌ترین آسیبی به ایران وارد شود. به همین دلیل، کسانی که هیچ واکنشی نشان ندادند یا واکنش‌شان بسیار سطحی بود، به نظرم دلبستگی عمیقی به ایران ندارند. برایشان مهم نیست که ایران باشد یا نباشد. هرکسی که ایرانی اصیل، شریف، باوجدان و ریشه‌دار باشد، بدون تردید در برابر دشمن می‌ایستد. در همان لحظه نخست واکنش سختی نشان خواهد داد. باور یفر مایید من افرادی را که چنین نکردند، اصلاً نمی‌توانم درک کنم. راستش را بخواهید حتی آن‌ها را هم‌وطن خود نمی‌دانم.

به نظر می‌رسد تجربه شما در ساخت مجموعه «ایرانگرد» در شکل گری چنین نگاهی بی‌تأثیر نبوده است. درست است؟
کاملاً همین‌طور است. همیشه گفته‌ام و باز هم تکرار می‌کنم: تا آگاهی نباشد، عشق شکل نمی‌گیرد و تا عشق نباشد، محافظتی هم صورت نمی‌گیرد. من نسبت به وطنم آگاهی دارم؛ بسیار سفر کرده‌ام، بسیار مطالعه کرده‌ام، ایران را دیدم، لمس کرده‌ام و با همه ابعادش آشنا شده‌ام. این شناخت، عشق آفریده و این عشق، تعهد به همراه داشته است. اما پرسشی مهم در اینجا مطرح می‌شود. بسیاری از کسانی که در دوران جنگ ایران و عراق به جبهه رفتند، نه مطالعه‌ای درباره تمدن ایران داشتند، نه ایران را گشته بودند و حتی برخی از آن‌ها بی‌سواد بودند. با این حال، جان خود را فدای وطن کردند. عشق به وطن، فقط از طریق مطالعه وسفر حاصل نمی‌شود. حب وطن علاوه بر شناخت، یک معرفت درونی و ذاتی نیز می‌طلبد. شاید من ایران را دیده‌ام، عاشق شده‌ام و اکنون آماده‌ام برای آن جان دهم اما آن روستایی بی‌سواد که شاید هیچ‌گاه از روستای خود نیز فراتر نرفته بود، او هم رفت و جانش را فدای کشور کرد. این یعنی ریشه‌های عشق به وطن، در ذات انسان، در تربیت خانوادگی و در باورهای درونی ریشه دارد. باید این ریشه بیدار شود. بسیاری از آن عزیزان مانند من، ایران را نگشته بودند، اما دلشان جای درستی افتاده بود.

من احساس می‌کنم مثلاً وقتی شما با یک بختیاری مواجه می‌شوید که تفنگ بر دوش دارد، و می‌بینید چگون به غیرت و شرافت زندگی می‌کند، آن حس غیرت به شکل طبیعی در دروتتان بیدار می‌شود. آن تصویرها انگار در مواضعتان اثر گذاشته است.

تجربه‌هایی که لمس می‌کنیم تأثیر بسیار زیادی دارد. اما حتی اگر من هیچ‌کدام از آن‌ها را نمی‌دیدم، باز هم عاشق وطنم بودم. اصلاً همین عشق به وطن بود که مرا به مسیر ایرانگردی کشاند. این عشق باعث شد تصمیم بگیرم مستندهایی درباره ایران بسازم؛ درباره جاذبه‌های تاریخی، فرهنگی، تمدنی، مردمی و طبیعی آن. همه این‌ها جمع شد تا مجموعه «ایرانگرد» شکل بگیرد. ایرانگرد زاینده عشق به وطن بود. اگر آن عشق وجود نداشت، من هرگز تصمیم نمی‌گرفتم خانام را بفروشم. آن زمان، سازمان صداوسیما به من اجازه نمی‌داد پروژه‌ای ارائه کنم یا بودجه‌ای بگیرم. اما من خانه‌ام را فروختم و این کار را فقط به عشق ایران انجام دادم؛ نه برای کار، نه برای کسب درآمد. پیش از آن درآمد بدی نداشتم. در دوران جوانی‌ام در بازار فعال بودم و برای خودم بنگدار محسوب می‌شدم. وضعیت مالی‌ام بسیار خوب بود. اما فضای بازار را دوست نداشتم؛ حال و هوای آن را نمی‌پسندیدم. رو حیه‌ام با آن فضا و با کارهای اداری هم‌خوانی نداشت. دلم می‌خواست روی پای خودم بایستم و آنچه به آن ایمان دارم، بشود کارم. تصمیم به فروش خانه واقعأ سنگین است. هیچ تضمینی هم وجود نداشت که این پروژه موفق شود یا حتی دیده شود. من خانه‌ام را فروختم بدون آنکه هیچ‌کس سفارش کار داده باشد یا حتی وعده‌ای به من بدهد. کسی نگفت «تو بساز، شاید خریدیم، شاید حمایت کردیم.» هیچ تضمینی نبود. حتی احتمال می‌دادم اصلاً کسی این مستند را نخرد یا حمایتی دریافت نکنم. اما چون به هدفم ایمان داشتم، این کار را کردم. خانام را فروختم، خودم با همسر و فرزندم مستأجر شدیم و درنهایت، ایرانگرد ساخته شد. این عشق، فقط حاصل آگاهی نیست. گاهی عشق به وطن در ذات انسان نهفته است، حتی اگر از نظر ذهنی آگاهی کامل نداشته باشد. ما دیدیم که در دوران جنگ، بسیاری از مردمان روستاها، کسانی که حتی یک کتاب هم نخوانده بودند، کسانی که شاید بی‌سواد بودند، به جبهه رفتند و جانشان را ـ که ارزش‌ترین دارایی‌شان بودـ فدای وطن کردند. یکی به خاطر ایران، یکی به خاطر خدا، یکی برای حقیقت. از هر دیدگاهی آمده بودند، اما همه جان دادند. این برای من بسیار ارزشمند است. وقتی می‌بینم این انسان‌های شریف و بزرگ‌منش،

با اخلاص کامل جان خود را برای وطن فدا می‌کنند از خود می‌پرسم مگر خون من از آن‌ها رنگین‌تر است؟ من افتخار می‌کنم که خاک پای آن‌ها باشم. کف دست و پای آن‌ها را می‌بوسم و با تمام وجود پای ایران ایستاده‌ام. اصلاً هرگز، حتی یک قدم عقب‌نشینی نخواهم کرد.

در مستندهای شما هم این حس از همان ابتدا مشخص است. برخلاف بسیاری از مستندهای طبیعت‌گردی که با توصیفی طرف آغاز می‌شود، شما در آغاز مستندها موضعی روشن و شفاف اتخاذ می‌کنید؛ با جمله معروفتان: «من ایران را کشوری منحصربه‌فرد می‌دانم و…» اجازه بدهید به برترکارترین واژه‌ای که در گفت‌وگوهایتان شنیده می‌شود بپردازیم: «وطن.» اما وطن از نگاه شما چیست؟ تعریف شما از این واژه چیست؟
اجازه بدهید برایتان توضیح بدهم. من وطن را مانند پدر و مادر می‌بینم؛ پدر و مادری که در هر نقطه‌ای از این سرزمین، با هر میزان از توان و امکانات، نهایت تلاش خود را برای محافظت و مراقبت از فرزندان‌شان انجام می‌دهند. مادری که تنها سر می‌امش شیری است که در سینه دارد و پدری که با زحمت و کارگری، روز را شب می‌کند تا شکم فرزندش سیر یماند، حتی اگر خودش گرسنه بماند. این‌ها وطن من هستند. وطن برای من، یک کهل نیست که اگر خدماتش خوب نبود آن را ترک کند. وطن همان پدر و مادری است که هرچه در توانش بوده در اختیار من گذاشته است. وطن به ما گفته است: «من این قدر آب دارم، این قدر خاک دارم، بیشتر ندارم اما هر چه دارم برای شماست. در کشور من رشد کنید، زندگی کنید، خوشحال باشید، موفق باشید… اما در لحظه‌های سخت، مرا تنها نگذارید. من هم همه چیزم را برای شما دادم. حالا از من محافظت کنید.» برای همین است که می‌گویم وطن پدر و مادر است و انسانی که در سخت‌ترین شرایط پدر و مادرش را تنها بگذارد، به نظر من بویی از انسانیت نبرده است.

این نگاه صریح طبیعتاً بازخوردهایی به دنبال دارد. بخشی از آن‌ها را دیده‌ایم؛ هم مثبت، هم منفی. لطفاً کمی درباره این بازخوردها بگویید.
برای من بازخورهای مثبت و منفی هیچ تفاوتی ندارند. نه تأثیری بر باورم دارند، نه مرا دچار تردید یا تغییر مسیری می‌کنند. چه اگر تمام مردم جهان پشت من بایستند و بگویند با تو هستیم و چه اگر تمام جمعیت کره زمین مقابل من بایستند و بگویند با تو دشمنیم، برای من کوچک‌ترین تفاوتی ندارد. فلسفه زندگی بر پایه رضایت مردم برمد نباشد است. هیچ انسانی حتی پیامبران الهی نیز نتوانستند همه مردم را با خود همراه کنند. حضرت موسی، حضرت عیسی، پیامبر اسلام… هیچ‌کدام از ایشان نتوانستند رضایت همگان را به‌دست آورند. من که عددی نیستم در این بین. فلسفه این دنیا را آموخته‌ام. هدف، رضایت خداوند است، نه رضایت بندگان خدا. ما همگی بنده خدا هستیم و درنهایت این خداوند است که باید پاسخگویی او باشیم، نه مخاطبان شبکه‌های اجتماعی. رفتار و گفتار و کردار ما باید در پیشگاه پروردگار سنجیده شود، نه در شمار لایک‌ها و فالوورها.

خیلی نمی‌توانم قبول کنم که به عنوان یک هنرمند مخاطب برایتان مهم نباشد.

مخاطب در یک چیز برایم اهمیت دارد: آگاهی‌بخشی. تمام دغدغه من این است که بتوانم آگاهی ایجاد کنم. همین. من آماده‌ام که آگاهی برسانم و از این دنیا بروم اما در این میان واکنش‌های مردم گاهی شگفت‌آور است. برخی واکنش‌ها به‌سراپای تند و آزاردهنده بودند. مثلاً حتی در زمانی که کشور ما زیر بمباران بود و مردم بی‌گناه در خیابان‌ها شهید می‌شدند، عده‌ای نه‌تنها همدردی نکردند، بلکه فحاشی و حمله کردند. پیش از آغاز جنگ می‌شد برخی افراد را ناآگاه یا فریب‌خورده تلقی کرد. می‌گفتم ممکن است تصور کنند اسرائیل یا آمریکا قصد کمک دارند. اما بعد از آنکه آمریکا و اسرائیل بمب‌های خود را بر سر مردم ما فروریختند، دیگر نمی‌توان گفت کسی فریب خورده‌است یا نادان است. از اینجا به بعد، راه فقط دو شاخه می‌شود: راه خیر و راه شر و من موضع روشن است. کسانی که در این شرایط می‌گویند «ایران مقصر است»، یا می‌گویند «ایران اشتباه کرده»، از نظر من دیگر در صف دشمن قرار دارند. من مطمئنم این افراد نه‌تنها با جمهوری اسلامی بلکه با کثروش، نازی‌ها، نازشاه، شاه‌عباس، فتحعلی‌شاه قاجار، رضاشاه و محمدرضا شاه نیز دشمن‌اند. چرا؟ چون تاریخ بارها در این سرزمین تکرار شده و امروز ما شاهد بازتکرار همان آزمون‌ها هستیم. اگر کسی در این شرایط باز هم به دشمن اعتماد دارد، به روشنی باید گفت او در صف دشمنان است و باید در برابرش ایستاد.

از منظر تاریخی شرایط فعلی کشور را مشابه کدام دوره از تاریخ ایران می‌بینید؟

به نظر من ما اکنون در حال تکرار تمام دوره‌هایی هستیم که ایران تنها مانده است. اجازه دهید به چند نمونه اشاره کنم. در دوره ساسانی، امپراتوری روم ـ که نماد اروپای آن زمان بودـ به ایران حمله کرد. در دوران صفوی، عثمانی‌ها به کشورمان حمله کردند، در حالی که ما هیچ تجهیزات مدرنی نداشتیم و آن‌ها مجهز به سلاح گرم بودند. در دوران قاجار، قطعی بزرگی سراسر کشور را فرا گرفت و در دوران رضا شاه نیز کشور با بحران‌های عمیق اقتصادی و سیاسی مواجه شد. در تمام این دوره‌ها مردم ایران گفته بودند بی طرف هستند که «با ما کاری نداشته باشید.» اما چه شد؟ از زمین و آسمان به این ملت حمله‌شد. در دوران جمهوری اسلامی هم پس از انقلاب، عراق به کشور ما حمله کرد و تمام اروپا و آمریکا پشت سر عراق ایستادند و ما تنها ماندیم. امروز نیز دوباره همان تاریخ تکرار شده است. آمریکا و اسرائیل به ما حمله کرده‌اند. اروپا و کشورهای غربی با آن‌ها همراه شده‌اند. روسیه حتی از دادن جنگنده‌های سوخو به ما امتناع کرده است و ما، مثل همیشه در این کره خاکی تنها ماندیم. ایران همیشه تنهاست و همیشه باید روی پای خودش بایستد. من فکر می‌کنم بهترین راهکار برای بازدارندگی و حاکم‌کردن صلح در کشور، ساخت سلاح هسته‌ای است. نه برای حمله، نه برای استفاده؛ فقط برای بازدارندگی. سلاح هسته‌ای همان‌طور که می‌دانید ابزار استفاده نیست؛ ابزار بازدارندگی است. امروز کشورهایی مانند آمریکا، روسیه، چین، فرانسه، انگلستان، اسرائیل، کلاهیایی در اختیار دارند که می‌توانند صدبار کره زمین را نابود کنند. این یعنی فلسفه این سلاح‌ها استفاده نیست، بلکه بازدارندگی است. در یکی از برنامه‌هایم، از رهبر معظم انقلاب درخواست کردم که حکم ساخت سلاح هسته‌ای را تغییر دهند. نه حکم استفاده، چون استفاده حرام است؛ زیرا جان انسان‌های می‌گناه، پوشش گیاهی و جانوری از بین می‌رود اما ساخت آن از نظر من حرام نیست. من به‌عنوان نماینده بخش بزرگی از مردم که در این دوازده، سیزده روز جنگ با آن‌ها در ارتباط بوده‌ام، از ایشان خواهش کردم که مجوز ساخت سلاح هسته‌ای برای بازدارندگی صادر شود. امیدوارم این درخواست به مطالبه‌ای ملی تبدیل شود؛ برای حفاظت از ایران.

در این مدت به ساخت مستند درباره جنگ فکر کرده‌اید؟

نه خیلی. ذهنم آن‌قدر درگیر آگاهی‌رسانی بود که تمرکز کامل داشتم روی اینکه مردم کشورم بیشتر آگاه‌شوند. در صفحه‌های مجازی‌ام، دانم فکت‌های تاریخی می‌گذاشتم، منابع معتبر می‌آوردم و تلاش‌ام این بود که افد نقد مخاطب وسع‌تر

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با جواد قارایی که این روزها یکی از شفاف‌ترین مواضع را دربارهٔ تهاجم رژیم جعلی گرفت

بی‌حرمتی به مادرم ایران را برنمی‌تابم

شود اما ایده ساخت چنین مستندی، چراکه نه؟ گزیده خوبی است. شاید در آینده به‌طور جدی‌تر به آن فکر کنم.

و آینده «ایرانگرد»؟ پس از جنگ چه می‌خواهید بسازید؟

من همچنان عاشق آن هستم که زیبایی‌ها، دارایی‌ها و ظرفیت‌های بی‌نظیر ایران عزیز مان را به تصویر بکشم. احساس می‌کنم «ایرانگرد» اثر زیادی داشت در اینکه مردم عاشق ایران شوند؛ نسبت به آن آگاه‌تر شوند و دلبستگی بیشتری پیدا کنند. گردشگری داخلی رشد پیدا کرد. اما هدف من چیزی فراتر از گردشگری بود؛ اینکه مردم و مسئولان، ایران را بیشتر بشناسند و بیشتر به آن عشق بورزند. این بزرگ‌ترین مسئولیتی است که بر دوش خودم احساس می‌کنم. ساخت مستندهای روایی، جنگی و سیاسی، بر عهده اساتید بزرگی است که در این حوزه‌ها فعال‌اند. رسالت من روایت زیبایی‌ها، تاریخ، تمدن، فرهنگ، طبیعت و تمام آن چیزی است که ایران را متمایز کرده است. من می‌خواهم این داشته‌های بی‌نظیر را به‌بهترین شکل ممکن نشان دهم تا مردم آگاه‌تر شوند. چون باور دارم که آگاهی می‌آورد عشق و عشق می‌آورد حفاظت. رسالت من همچنان همین است: شکل دادن به عشق به وطن و بله، در فصل‌های بعدی «ایرانگرد» حتماً از فراز و فرودهای تاریخی کشورمان در دوره‌های مختلف بیشتر خواهم گفت چون مردم باید تاریخ خود را بشناسند.

چرا در مجموعه «ایرانگرد» هیچ‌گاه به تهران نپرداختید؟ چون الان تهران دیگر به شهر مقاومت تبدیل شده.

پیش از آغاز جنگ طرحی را به سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران ارائه کرده بودم. نام این طرح «تهران جان» بود. قرار بود مجموعه‌ای مستند درباره جاذبه‌های تاریخی، فرهنگی، طبیعی و مردم‌شناسی تهران ساخته شود. من به‌صورت شخصی این طرح را پیشنهاد داده بودم، چون معتقدم تهران شهری مظلوم است. اغلب مردم تهران را فقط با شلوغی، آلودگی هوا، صدای بوق و ترافیک می‌شناسند، درحالی که این شهر زیبایی‌ها و ظرفیت‌های فوق‌العاده‌ای در زمینه تاریخ، طبیعت، فرهنگ و مردم دارد. امیدوارم پس از جنگ، بتوانیم این پروژه را اجرا کنیم.

پس از شروع جنگ، تهران برای شما معنای تازه‌ای پیدا کرده؟

قطعاً. امروز، تهران فقط یک کلان‌شهر نیست؛ به‌نظر من تهران، قلب مقاومت ایران است. چرا؟ چون از همه اقوام ایرانی در تهران حضور دارند. وقتی در یک اداره یا محل کار از افراد می‌پرسید اهل کجا هستند، هرکدام متعلق به یکی از شهر ها و قوم‌های این سرزمین‌اند. در روزهای سخت، در روزهای بمباران، همه این اقوام با هم ایستادند و از تهران، از ایران دفاع کردند. در همین‌جامی خواهم از مردم شجاع، باشرف، با غیرت و باتمکن ایران گفتگر کنم. مردم ما در زمان جنگ، اختلافات را کنار گذاشتند، متحد شدند و در برابر دشمن ایستادند. این یعنی ریشه‌دار بودن ملت ایران. اسرائیل و آمریکا کشورهایی بدون ریشه‌اند. اسرائیل موجودیتی جعلی است که تنها ۷۷ سال از تأسیس آن می‌گذرد. ایالات متحده نیز در طول تاریخ خود میلیون‌ها بومی سرخ‌پوست را قتل عام کرد، سرزمین‌شان را غصب کرد و امروز با فریاد حقوق بشر به جهان درس می‌دهد. کشوری که بر نسل‌کشی باشد نمی‌تواند عمق ریشه‌های یک ملت را درک کند. آن‌ها تصور می‌کنند با حمله نظامی مردم ایران به‌خاطر اختلافات داخلی کشور را‌ها می‌کنند، به خیابان می‌ریزند و آن را تجزیه خواهند کرد. اما آن‌ها نفهمیدند که ایران ریشه دارد. ایران هزاران سال تاریخ، فرهنگ و تمدن دارد. مردمی دارد که با وجود تمام اختلاف‌ها، در لحظه خطر کنار هم می‌ایستند.

در روزهای اخیر شهدهای بسیاری داده‌ایم. کدام یک برای شما تأثیر عمیق‌تری داشت؟

یکی از تأثیرگذارترین لحظات برای من دیدن تصویر نوزادی بود که فکر می‌کنم کمتر از یک‌سال داشت. متأسفانه اسمش را به خاطر ندارم، اما آن تصویر برایم بسیار مهم‌تر بود. این کودک، نه نظامی بود و نه چیزی از جنگ می‌دانست. هیچ‌گونه سلاحی به‌دست نگرفته بود، اما جانش را از دست داد. از خودم پرسیدم این کودک چه گناهی داشت؟ ما در این روزها زنان باردار، دختران و پسران نوجوان و مردم عادی بسیاری را از دست دادیم که هیچ‌کدام‌شان گناهی نداشتند. این‌ها فقط انسان بودند، بی دفاع و بی‌پناه. اما مردانه ایستادند. نیروهای نظامی ما یا آگاهی کامل، لباس رزم به تن کردند و در میدان ایستادند. اما این نوزاد؟ این کودک‌ا؟ آیا مرز بین حق و باطل روشن‌تر از این می‌تواند باشد؟ پیش از این جنگ، بسیاری زیر پست‌های من می‌نوشتند «چرا دربارۀ غزه حرف می‌زنی؟»، «به ما چه مربوط؟»، «چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است.» من همیشه می‌گفتم مسئله فلسطین و اسرائیل، مسئله یک کشور یا یک خط مرزی نیست. این، مسئله انسانیت است، مسئله شرافت است. شما نمی‌توانید انسان بودن را به مرزها محدود کنید. ما یک سیاره داریم، یک کره خاکی که روی آن انسان‌ها زندگی می‌کنند و باید با شرافت و مسئولیت در کنار یکدیگر باشند. به‌نظرم اگر از بالا و با نگاهی الهی به ما جرا نگاه کنیم، کره زمین پیکره‌ای است که اگر سلول‌های سرطانی مانند رژیم صهیونیستی در بخشی از آن رشد کنند و به سلول‌های سالم حمله کنند، تمام بدن موظف است واکنش نشان دهد؛ مثل سیستم ایمنی بدن. اگر واکنش نشان ندهد آن سرطان همه چیز را می‌بلعد.

و این جنگ همه واقعیت‌ها را روشن می‌کند.

ما در حال مذاکره بودیم. هیچ جنگی با هیچ‌کس نداشتیم. هیچ حمله‌ای از سسوی ما صورت نگرفته بود. اما دشمنان ما، بدون هشدار و شنبانه حمله کردند. گروسی، مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، خودش اعلام کرد «هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد این اقدام ساخت سلاح هسته‌ای نیست؛ ابزار بازدارندگی است. امروز کشورهایی مانند آمریکا، روسیه، چین، فرانسه، انگلستان، اسرائیل، کلاهیایی در اختیار دارند که می‌توانند درباره دیپلماسی به یکباره از بین رفت. اینجا دیگر جایی برای تردید نیست، این لحظه‌ای است که حقیقت، بی‌پرده و بی‌تقاب خود را به همه نشان می‌دهد. آنهایی که حتی اکنون هم واکنش منفعلانه نشان می‌دهند، به‌راستی از انسانیت فاصله گرفته‌اند. بسیاری از افرادی که معتقد بودند این مسائل به آن‌ها ربطی ندارد، اکنون درک کرده‌اند که چرا دقیقاً تمامی امور به ما مربوط می‌شود. تمامی مسائل کره زمین به ما مرتبط است و تمامی امور ما به کره زمین وابسته است. درنتیجه، بسیاری از افراد مسیر صحیح را یافته‌اند که البته جای خوشحالی است. اما عده‌ای معدود هنوز مسیر خود را نیافته‌اند. این افراد همراهی با تاریکی، ظلم و ستمگران را انتخاب کرده‌اند که بدون تردید سرانجامی مشخص دارد.

پرسش‌های من به پایان رسیده است. تنها یک سؤال پایانی دارم که اگر دوست دارید جوابش را ندهید. شما چند روز قبل به بیت رهبری رفتید، درست است؟

بله.

چطور بود؟ چه احساسی داشتید؟

من با برخی سیاست‌های نظام اختلاف‌نظر دارم و شخصاً فردی منتقد محسوب می‌شوم. به عنوان نمونه، سر تشکیل گشت ارشاد بسیار ناراحت شدم و انتقادات جدی مطرح کردم. از تورم فزاینده و فشار اقتصادی بر مردم نیز به شدت انتقاد دارم و با برخی سیاست‌های کشور و نظام مخالفم اما در شرایط جنگی باید به اصالت‌های خود توجه کنیم. ماریشه‌دار هستیم و انسان‌هایی با اصالت نمی‌توانند به کشور خود خیانت کنند. در این شرایط، وحدت تمامی اقشار ضروری است، حتی با کسانی که در برخی مبانی اعتقادی با آن‌ها همسو نیستیم. ممکن است در اهداف مشترک باشیم، اما روش‌ها یمان متفاوت باشد. در جبهه جنگ، همان فرماندهانی که مردم‌گاهی از آن‌ها شکایت داشتند، جان خود را فدا کردند. کسانی که تصور می‌شد در مواقع خطر فرار خواهند کرد، به‌شهادت رسیدند. این واقعیت‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت. با وجود تمام اختلاف‌نظر‌ها، امروز زمان اتحاد است. مسئله کنونی، مسئله ایران است، مسئله خیر و شر است، مسئله تمامیت ارضی و تمدن ماست. مقامات خارجی بارها اعلام کرده‌اند که هدف اسرائیل، تجزیه و نابودی ایران است. در چنین شرایطی سکوت جایز نیست. من حضور یافتم تا اعلام کنم که ما همگی متحد هستیم و از ایران حمایت می‌کنیم. با تمام تفاوت‌ها و انتقادها آماده‌ایم جان خود را برای ایران فدا کنیم و این احساسی والا است.

به عنوان آخرین سؤال، فکر می‌کنید چه نوع محتوای رسانه‌ای در حال حاضر نیاز است تولید شود؟

آنچه امروز بیش از هر چیز مورد نیاز است، تولید برنامه‌هایی است که بتوانند ایجاد نشاط کنند، امیدبخش باشند و انگیزه بیش‌به زندگی مردم باشند. برنامه‌هایی که هم روحیه مخاطب را تقویت کنند، هم امید به آینده بدهند و هم حال خوبی به بینندگان هدیه دهند. به نظر اینجاب، این نوع محتواها در رسانه ملی جای خالی دارند. از این‌رو از سازمان صداوسیما و مدیریت محترم آن تقاضا دارم در تولیدات خود به این موارد توجه و ویژه‌ای داشته باشند. همچنین از تمام هنر مندانی که به هر دلیل همکاری خود را با این سازمان کاهش داده‌اند، درخواست دارم به این نکته اساسی توجه کنند: هنگامی که برخی هنر مندان تصمیم به قطع همکاری با صداوسیما می‌گیرند، در حقیقت این رسانه را تنها نمی‌گذارند، بلکه مردم ایران را تنها می‌گذارند؛ چراکه بسیاری از هموطنان ما در روستاها و شهرهای کوچک، یا دسترسی به اینترنت‌های دیگر را ندارند یا توان مالی استفاده از آن‌ها را ندارند. این عزیزان تنها از طریق تلویزیون می‌توانند از محتوای رسانه‌ای بهره‌مند شوند. من شخصاً با این باور که صداوسیما متعلق به مردم است – چراکه از محل مالیات مردم اداره می‌شود – در این سازمان مانده‌ام. برنامه‌هایی مانند ایرانگرد را برای همان قشر از مردم ساخته‌ام که امکان دسترسی به گزیه‌های دیگر را ندارند. به همکاران هنر مندم تأکید می‌کنم حضور شما در صداوسیما نه خدمت به یک نهاد، بلکه خدمت مستقیم به مردم است. وقتی هنرمندی از همکاری با این رسانه خودداری می‌کند در واقع به مردم خود پشت کرده است. انتخاب من برای ماندن، از همین اعتقاد ریشه می‌گیرد که نمی‌خواستم در شرایطی که مردم به محتوای باکیفیت نیاز دارند آن‌ها را تنها بگذارم.

سپاسگزارم. اگر نکته دیگری باقی مانده که مایل به بیان آن هستید، بفرمایید.
فقط می‌خواهم به آن دسته از هموطنانی که با وجود جنایات اسرائیل و آمریکا (که منجر به شهادهات هزاران بی‌گناه شده است) هنوز به غرب، اروپا، آمریکا، اسرائیل یا کشورهای عربی امید بسته‌اند، بگویم این رویکرد خیانت به کشور محسوب می‌شود. این افراد نه متعلق به ایران دوران هخامنشی هستند، نه ایران عصر صفوی یا قاجار، نه ایران دوره پهلوی و نه ایران نظام جمهوری اسلامی. آن‌ها در حقیقت حامی اسرائیل و صهیونیسم هستند. از ملت بزرگ ایران به‌خاطر نشان دادن و حد‌نشان صمیمانه تشکر می‌کنم. با وجود تمام اختلافات ثابت‌تر است انسان‌هایی اصیل و تمدن‌ساز هستند.

